



پیغام عشق

قسمت هزار و دویست و پنجاه و نهم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۱ گنج حضور، بخش چهارم

تیترا

«در بیان آن که جنبیدن هر کسی از آن جا که وی است، هر کس را از چنبره وجود خود ببند. تابه کبود، آفتاب را کبود نماید و سرخ سرخ نماید. چون تابه از رنگها بیرون آید سپید شود، از همه تابه‌های دیگر او راست‌گوی تر باشد و امام باشد.»

مرکز انسان از هر جنسی که باشد مطابق با آن فکر و عمل کرده و به وسیله عینک آن می‌بیند. اگر مرکزش از جنس جسم باشد با عینک همانندگی و درد می‌نگرد و اگر کسی در اثر فضاگشایی‌های پی‌درپی، هیچ همانندگی در مرکزش نداشته باشد، با دید عدم یا دید خدا که بهترین دید است می‌بیند. چنین شخصی می‌تواند پیشوا باشد و دیگران را هدایت کند.

[پس اگر ما جهان را جای بد و خطرناک می‌بینیم یا اگر خودمان مخرب هستیم و کارهای بد انجام می‌دهیم، در واقع به خاطر مرکز همانیده خودمان است، نه به خاطر محیط اطرافمان. به بیانی انسان انعکاس مرکزش را در جهان بیرون تجربه می‌کند.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۶۵

دید احمد را ابوجهل و بگفت

زشت‌نقشی کز بنی‌هاشم شگفت

مثلاً وقتی ابوجهل حضرت رسول را دید از روی جهل من‌ذهنی‌اش گفت: عجب نقش و صورت زشتی داری که در خاندان بنی‌هاشم ظاهر گشتی یعنی بدتر از تو دیگر هیچ نقشی نیست. [احمد لقب حضرت رسول و ابوجهل نماد من‌ذهنی است.]



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۶۶

گفت احمد مر ورا که راستی

راست گفتمی، گرچه کارافزاستی

*کارافزا: مایه دردرس

حضرت رسول به او گفت: واقعاً تو راست گفتمی. اگرچه گفتار، وجود و دیدت با من ذهنی سبب کارافزایی و ایجاد مسئله، مشکل، گرفتاری و دردرس است. [درواقع مولانا می‌خواهد بگوید که خداوند و انسان زنده‌شده به خدا مانند یک آینه است و ما خودمان را در آینه آن‌ها بر مبنای مرکزمان زشت یا زیبا می‌بینیم. اگر یک من‌ذهنی تمام‌عیار، انسانی مثل مولانا را ببیند و نپسندد و بدگویی کند راست می‌گوید، چراکه خودش را در او می‌بیند. و یا اگر ما من‌ذهنی داریم، فکر و عمل مخرب می‌کنیم، این اشکال در مرکز ما است.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۶۷

دید صدیقش، بگفت: ای آفتاب

نی ز شرقی، نی ز غربی، خوش بتاب

ولی هنگامی که ابوبکر صدیق حضرت رسول را دید گفت: ای خورشید تو عجب آفتابی هستی که تولد و مرگ نداری، نه از شرقی و نه از غرب. یعنی تو از جنس خاصیتی هستی که نه زاییده می‌شود و نه غروب می‌کند. تو از جنس خدا هستی. خوش طلوع کن، نورت را به عالم بینداز و دل‌های تاریک را روشن فرما.

[یادمان باشد مرگ عکس زندگی نیست، بلکه مرگ عکس تولد است. یعنی انسان نسبت به جسمش متولد می‌شود و می‌میرد، ولی نسبت به آن هشیاری‌ای که هست، نه متولد می‌شود و نه می‌میرد، چراکه هشیاری همیشه هست و این



جنسِ عدم‌بین، فضاگشا، سکوت‌شنو درواقع خود خداوند است که به‌صورتِ انسان جلوه می‌کند. اما ما در سطح، من‌ذهنی درست کرده و خودمان را از او قطع کرده‌ایم. از نظر دید ذهنی آدم‌ها از مادر متولد می‌شوند و سپس می‌میرند. وقتی متولد می‌شوند ما خوشحال می‌شویم، وقتی می‌میرند ما عزا می‌گیریم. هر دو ی این‌ها توهّم است، درواقع تولد و مرگ توهّم است.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۶۸

گفت احمد: راست گفתי ای عزیز

ای رهیده تو ز دنیایِ نه‌چیز

*نه‌چیز: شکل دیگر است از کلمه (ناچیز) به‌معنی بی‌ارزش و اهمیت

حضرت رسول به ابوبکر فرمود: ای عزیز راست گفתי و مرا درست دیدی. ای کسی که از این دنیایِ ناچیز ذهن و جاذبهٔ همانندگی‌ها رها شده‌ای و دیگر ذهن نمی‌تواند هشیاری‌ات را جذب کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۶۹

حاضران گفتند: ای شه، هردو را

راست‌گو گفתי دو ضدگو را، چرا؟

کسانی که در حضور آن حضرت بودند گفتند: ای شاه‌هدایت، چرا دو نفری که چیزی را ضد هم می‌گویند، راستگو خواندید، درحالی‌که سخن این دو متناقض است؟



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۷۰

گفت: من آینه‌ام، مَصْقُولِ دست

تُرک و هندو در من آن بیند که هست

*مَصْقُول: صیقل یافته

حضرت رسول (ص) فرمود: [دراثر فضاگشایی و پاک شدن مرکز از همانیدگی‌ها اینک] من آینه‌ای هستم که با دست قدرت الهی، صیقل یافته‌ام، بنابراین هم زیباروی تُرک مثل ابوبکر صدیق که به حضور زنده است و هم هندو مثل ابوجهل که من ذهنی دارد، واقعیت خود را در من می‌بینند. [اگر ما این لحظه تجربه بدی داریم، زندگی را بد می‌بینیم، خودمان را ملامت می‌کنیم، خراب‌کاری می‌کنیم، این عامل در مرکز ما است. اگر هم که شاد و خلاق هستیم، به زندگی زنده شده‌ایم، آن هم در ما است، در بیرون از ما نیست.

ما یک جنس بی‌فرمی هستیم که گاهی در اثر غفلت به صورت من‌ذهنی بالا می‌آییم و گاهی فضا را باز می‌کنیم و تبدیل به جنس اصلی خود می‌شویم که همه کارهای ما را انجام می‌دهد. این جنس در همه چیز و همه کس وجود دارد. مثلاً در بین کلمات به صورت سکوت، در مابین دو چیزی که ما می‌بینیم و می‌توانیم بین آن‌ها تفاوت قائل شویم، در آسمان، در فضای اطراف کلاغ‌ها، در چیزهایی که از ذهنمان می‌گذرند و ما همه آن‌ها را می‌شناسیم و می‌فهمیم. در واقع ما همان هشیاری و عدم هستیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۷۱

ای زن ار طَمَاع می‌بینی مرا

زین تحرّی زاننه برتر آ



*تحریر: جست و جو

ای زن اگر در حالی که من به فضاگشایی، خالی کردن مرکز از همانیدگی‌ها، به فقر و بی‌نیازی از چیزها علاقمند هستم و فعالانه کوشش می‌کنم فضا را در اطراف اتفاقات و چالش‌ها بگشایم و به خدا زنده شوم، تو مرا انسانی طمع‌کار می‌بینی و آشفته می‌شوی از این چون و چرا و پرس و جوی زنانه بالاتر بیا، سوالات بی‌جا نپرس و بیهوده از من ایراد نگیر تا به یقین برسی.

[زن، در این جا نماد من ذهنی‌ست و این گفت‌وگو بین من ذهنی و حضور ما صورت می‌گیرد. من ذهنی درمورد حضور، فضاگشایی، تبدیل و مرکز عدم هیچ چیزی نمی‌داند، بلکه با هشیاری جسمی می‌بیند و بیهوده اظهار نظر کرده و سوالات بی‌اساس می‌پرسد و در کار معنویت دخالت می‌کند.

مولانا در این قصه نشان می‌دهد که درست است ما فضاگشایی می‌کنیم، می‌خواهیم از زیر نفوذ همانیدگی‌ها خارج شده و من ذهنی را ترک کنیم ولی من ذهنی در میدان بحث وجدل و گفت‌وگو بر ما چیره شده و ما را متقاعد می‌کند که دوباره جذب ذهن شویم.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۷۲

این طمع را ماند و رحمت بود

کو طمع آن جا که آن نعمت بود؟

با این که سخنان این مرد فضاگشا درمورد قناعت، فقر و مرکز عدم که در جهت زنده شدن به خداست، در نظر زن شبیه به طمع داشتن است ولی در اصل، رحمت است، زیرا در جایی که نعمت، حضور یا وصل شدن به خدا باشد طمع معنا ندارد. همچنین طمع من ذهنی با طمع انسانی که می‌خواهد فضا را باز کند و به خدا زنده شود زمین تا آسمان فرق دارد.



[بنابراین شما به من ذهنی تان بگوئید تو که با عینک جسم می بینی و نمی دانی مرکز عدم و فضاگشایی چیست، در کار معنوی من اظهار نظر و دخالت نکن.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۷۳

امتحان کن فقر را روزی دو تو

تا به فقر اندر، غنا بینی دو تو

*دوتو: دولا، دو برابر، مضاعف

ای من ذهنی، تو چند روزی فضاگشایی را تمرین کن و فقر، یعنی مرکز عدم را امتحان کن و در آن زندگی کن تا بی نیازی را چندین برابر، در این فضای گشوده شده بینی و متوجه شوی که خوشبختی تو بستگی به آن چیزهایی که ذهنت نشان می دهد ندارد. به بیان دیگر تو با زیاد شدن همانیدگی ها غنی نمی شوی. [البته من ذهنی این ها را نمی فهمد، چراکه از طریق همانیدگی ها می بیند و می خواهد آن ها را زیاد کند. اما ما به تدریج با خواندن این مطالب به عنوان هشپاری متوجه شده و آگاه می شویم.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۳۱

گرچه ناصح را بُود صد داعیه

پند را اُذنی ببايد واعیه

*داعیه: خواسته و آرزو

*اُذنی واعیه: گوش شنوا



اگرچه نصیحت‌کننده در اندرزهایی که می‌دهد صدها خواسته و آرزوی خوب برای انسان دارد اما برای شنیدن و پذیرش پند لازم است که انسان یک گوش شنوا داشته باشد و ما می‌دانیم انسان در من‌ذهنی گوش شنوا ندارد و نمی‌تواند پندهای بزرگان و عارفان را بشنود.

[اشکال دیگری که وجود دارد این است که من‌ذهنی اصلاً آن چیزهایی که برحسب حضور گفته می‌شود را قبول ندارد و نمی‌شنود، بلکه دائماً برحسب همانیدگی‌ها می‌بیند و می‌شنود و با ابزارها و معیارهای ذهنی حضور را اندازه می‌گیرد.]

قرآن کریم، سوره حاقه (۶۹)، آیه ۱۲

«لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيهَا أَدْنُ وَأَعْيَةٌ.»

«تا آن را مایه اندرزتان گردانیم و گوشِ نگه‌دارنده اندرز آن را فرا گیرد.»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۶۴

پند گفتن با جهول خوابناک

تخم افگندن بود در شوره‌خاک

*جهول: نادان

پند دادن به نادانی که در خواب ذهن و همانیدگی‌ها فرو رفته است، فضا را باز نمی‌کند و شکایت می‌کند، مانند بذرافشانی در شوره‌زار بی‌فایده است. [با این اوصاف، هرکس باید از خود سؤال کند که آیا ابیات مولانا روی من اثر می‌گذارد، آیا کاربردشان را در خود پیدا می‌کنم و مطابق آن خودم را تغییر می‌دهم، یا من نیز جهول خوابناک هستم؟ تکرار مکرر ابیات و گوش دادن به برنامه گنج حضور، آرام‌آرام اثرات مخرب و منفی من‌ذهنی را پاک می‌کند و شخص از جنسیت من‌ذهنی خارج شده، دوباره از جنس زندگی می‌شود.]



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۰۶۳

تا به دیوارِ بلا نآید سرش

نشنود پندِ دل آن گوشِ کرش

تا زمانی که سر انسان من ذهنی به دیوار بلا نخورد و اتفاقات ناگوار زندگی برایش رخ ندهد، گوش ناشنوای او پندهای عارفان و انسان‌های زنده‌شده به بی‌نهایت خدا را نمی‌شنود، یعنی تسلیم نمی‌شود و همچنان راه مقاومت و قضاوت من ذهنی را ادامه می‌دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱

گوشِ آنکس نوشد اسرارِ جلال

کو چو سوسن صد زبان افتاد و لال

*نوشد: مخفف نیوشد به معنی بشنود.

گوش کسی می‌تواند اسرار خداوند را بشنود که اگرچه همانند گل سوسن صد زبان دارد، اما درعین حال لال و خاموش است. یعنی انسان با این که هزاران نوع الگوی ذهنی دارد و ذهنش دائماً فعال است و او را تحریک می‌کند، اما او به چیزهایی که ذهنش نشان می‌دهد توجه نمی‌کند و برحسب آن‌ها سخن نمی‌گوید و بدین ترتیب به اسرار خدا دست می‌یابد.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۷۴

صبر کن با فقر و بگذار این ملال

ز آن که در فقرست نور ذوالجلال

*ملال: دلتنگی

[مرد خطاب به زن می‌گوید:] صبر پیشه کن، یواش یواش مرکزت را از همانیدگی‌ها پاک کن و با فقر ناشی از خالی شدن مرکزت کنار بیا، به طوری که بدون کوچک‌ترین واکنشی به کم و زیاد شدن همانیدگی‌ها، دلتنگی و ملامت را کنار بگذار. زیرا نور خداوند در همین حالت فقر که مرکز انسان از جنس جسم نیست، نهفته است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۷۵

سرکه مفروش و هزاران جان بین

از قناعت غرق بحر انگبین

*سرکه فروختن: کنایه از ترش رویی کردن

به جای آن که سرکه‌فروشی کنی و روی خود را عبوس گردانی، نگاه کن که چگونه هزاران جان در اثر قناعت و رضایت به آن چه که اکنون هست، فضا را گشوده و بدون هیچ مقاومتی غرق در دریای شیرین فضای گشوده شده هستند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۷۶

صد هزاران جان تلخی کش نگر

همچو گل، آغشته اندر گل شکر



*گل شکر: شربتی مرکب از گل سرخ و مواد قندی

[مرد که در فضای گشوده شده با دید زندگی می بیند، خطاب به زن می گوید:] صدها هزار جان تلخی کشیده را بین که چگونه پس از صبر در برابر سختی و درد هشیارانه، مانند گل در شربت گل شکر، در لذت غرق شده اند. [مولانا در این داستان از تمثیل گفتگوی بین زن اعرابی [نماد من ذهنی] و شوهرش [نماد من اصلی] استفاده می کند تا نشان دهد من ذهنی به این راحتی دست از سر انسان بر نمی دارد و چنان جاذبه و نفوذی دارد که اگر به عنوان من اصلی با آن وارد بحث شوید، ممکن است شما را شکست دهد.

فایده خواندن این داستان این است که شما متوجه می شوید به این راحتی نمی توانید فضاگشایی کنید و از جاذبه و نفوذ من ذهنی جان سالم به در ببرید، چراکه مرتب الگوهای ذهن را به مرکزتان آورده و می خواهد با شما وارد بحث شود، توجه داشته باشید حتی اگر فضا را بگشایید و آن ها را از مرکزتان برانید، باز هم جاذبه آن برقرار است.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۷۷

ای دریغا مر تو را گنجاً بدی

تا ز جانم شرح دل پیدا شدی

[مرد به عنوان من اصلی خطاب به زن به عنوان من ذهنی می گوید:] ای کاش تو می توانستی فضاگشایی کنی تا دلم گشوده شود و شرح آن دانش و آگاهی فضای گشوده شده را برایت آشکار سازد.

[نکته ۱: من ذهنی با قدرت جاذبه ای که دارد نمی گذارد دلت باز شود.

نکته ۲: دل انسان هایی همچون مولانا، پیش نامحرمان، یعنی من های ذهنی باز نمی شود.]



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۷۸

این سخن شیرست در پستانِ جان

بی کُشنده خوش نمی گردد روان

این سخنان مانند شیر در پستانِ جان است که تا از طرف شنونده کشش و میلی نباشد و فضای درونش گشوده نشود، جاری نمی گردد. [اگر با بی حوصلگی و مرکزی منقبض به سخنان مولانا گوش دهیم، نمی توانیم مانند بچه‌ای که پستان مادر را می مکد و موجب جاری شدن شیر می گردد، پیغام را دریافت کنیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۷۹

مستمع چون تشنه و جوینده شد

واعظ ار مُرده بُود، گوینده شد

اگر شنونده علاقمند و طالب باشد، از شدت اشتیاق او مُرده هم به حرف درمی آید. [در نتیجه اگر ما پیغام مولانا را نمی گیریم، فقط به خاطر انقباضِ مرکزمان است.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۸۰

مستمع چون تازه آمد بی مالال

صد زبان گردد به گفتن، گنگ و لال

اگر شنونده در این لحظه به رنج و اندوه ذهن پایان دهد و با شادابی فضا را بگشاید و از جنس زندگی گردد، گوینده لال و بی زبان را هم به سخن وامی دارد و باعث می شود صدها زبان بگشاید.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۸۱

چون که نامحرم درآید از درم

برده در پنهان شوند اهلِ حرم

[مولانا می‌فرماید:] اما اگر من ذهنی نامحرمی که از جنس همانیدگی و درد است و به‌جای درست گوش دادن فقط می‌خواهد ایراد بگیرد، قصد ورود به حریم مرا داشته باشد، اهلِ حرم یعنی همان دانش و خرد فضای گشوده‌شده روی برمی‌گرداند و پنهان می‌شود، در نتیجه او نمی‌تواند از این دانش بهره‌مند شود و پیغام ایبات را دریافت کند.

[اشکال کار اینجاست که من ذهنی چون از جنس خراب‌کاری و درد است، نمی‌خواهد درست شود. پس اگر با وجود این که دانش مولانا از طریق برنامه گنج حضور ارائه شده، هنوز میل به شنیدن و به‌کار بردن آن در زندگی ندارید تقصیر خودتان است، به این خاطر است که از جنس درد هستید.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۸۲

ور در آید محرمی، دُور از گزند

برگشایند آن ستیران، روی‌بند

*ستیر: پوشیده، در حجاب

اما اگر یک محرمی بیاید که علاقه‌مند باشد، فضا را بگشاید و واقعاً بخواهد خودش را عوض کند، زیبارویانی که خود را پنهان کرده بودند، پوششان را برمی‌دارند و خود را آشکار می‌سازند. [به عبارت دیگر اگر کسی با علاقه، اطمینان و تعهد ایبات مولانا را بخواند می‌تواند پیغام بسیار مهم آن‌ها را دریافت کند.]



اکنون شما به خودتان نگاه کنید آیا متعهدانه روی خود کار می‌کنید و حقیقتاً می‌خواهید از درد خلاص شوید؟ اگر شما جلوی یک آئینه بایستید و از خود بپرسید که آیا من می‌خواهم دردها را بیندازم و مسئله‌سازی و دردسر ایجاد نکنم؟ خواهید دید ندایی در درونتان می‌گوید، نه. اگرچه در اوایل کار نسبت به تغییر و اصلاح خود بی‌میل هستید اما هرچه جلوتر می‌روید به خودتان ایمان می‌آورید که می‌توانید خود را اصلاح کنید و آن موقع است که حقیقتاً به‌طور پیوسته روی خود کار می‌کنید تا زندگی‌تان درست شود.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۸۳

هرچه را خوب و خوش و زیبا کنند

از برای دیدهٔ بینا کنند

اصولاً هرچیز را که خوب و خوش و زیبا کنند، تنها برای دیدگانِ شخصِ بینا است. [چنانچه کسی برای انسانِ نابینا خودش را زیبا نمی‌کند.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۸۴

کی بُود آوازِ لحن و زیر و بم

از برای گوشِ بی‌حسِ اصم؟

*اصم: کر، ناشنوا

همین‌طور مثلاً آواز خوش و موسیقی زیر و بم، کی برای فردی که ناشنواست یا از موسیقی بدش می‌آید نواخته می‌شود؟



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۸۵

مُشک را بیهوده حق خوش دم نکرد

بهر حس کرد او، پی اُخْشَم نکرد

*اُخْشَم: کسی که حس شامه‌اش کار نمی‌کند و بویی احساس ننماید.

خداوند مُشک را بی جهت خوش بو نکرده، بلکه برای آن کسانی معطر کرده که حس بویایی دارند، نه آن‌هایی که حس بویایی شان کار نمی‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۸۶

حق، زمین و آسمان بر ساخته است

در میان، بس نار و نور افراخته است

خداوند زمین و آسمان را خلق کرده و در میان آن مقدار زیادی آتش و نور را فراهم ساخته است. زمین نماد فرم و آسمان نماد فضای گشوده شده است. برای تمام انسان‌ها این امکان وجود دارد که از من ذهنی به فضای گشوده شده تبدیل شوند، در این میان گاهی ممکن است حال خوبی داشته باشند و پیشرفت کنند، گاهی نیز ناامید شده و فضای درونشان بسته شود. این همان آتش و نوری است که در میان این راه قرار دارد. نکته مهم این جاست که هر گاه فضا بسته می‌شود باید به عنوان حضور ناظر با استفاده از ابزار فضاگشایی آتشی دردی که در ذهن می‌کشند را به نور زندگی تبدیل کنند.

[اکنون شما به خودتان نگاه کنید آیا وقتی فضا بسته می‌شود باز هم ادامه می‌دهید؟ صبر می‌کنید و معتقد هستید نور

زندگی در نبودن همانیدگی‌هاست؟ آیا شما دشمن همانیدگی‌ها هستید یا دشمن فضاگشایی؟ با فضاگشاها و نظم‌دهنده‌ها

دوست هستید یا فضا بندها و تخریب‌کننده‌ها؟]



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۸۷

این زمین را از برای خاکیان

آسمان را مسکنِ افلاکیان

*خاکیان: اهلِ زمین، زمینیان

*افلاکیان: اهلِ آسمان، آسمانیان

خداوند زمین یا همان من‌ذهنی را برای کسانی که عاشق فرم هستند ساخته و آسمانِ فضای گشوده‌شده را برای انسان‌هایی که فضا را گشودند و تماماً از جنس او شده‌اند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۸۸

مردِ سُفلی دشمنِ بالا بُود

مشتریّ هر مکانِ پیدا بُود

مردِ سُفلی یعنی کسی که من‌ذهنی دارد، فضا را می‌بندد و درد ایجاد می‌کند، دشمن کسی است که در آسمان فضای گشوده‌شده زندگی می‌کند. پس هر مکان مشتری و خواهانِ مختص به خودش را دارد.

[مشتري آسمان، انسان‌های فضاگشایی هستند که متعهدانه و با علاقه‌مندی روی خود کار می‌کنند تا زندگی درون و بیرونشان آبادان شود و مشتري زمین فضا‌بندانی هستند که به دنبال دردسازی، مسئله‌سازی، مانع‌سازی و دشمن‌سازی هستند. شما نیز خودتان را ارزیابی کنید ببینید مشتري کجا هستید؟]



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۸۹

ای ستیره هیچ تو برخاستی؟

خویشتن را بهر کور آراستی؟

*ستیره: پوشیده‌روی، زن

ای زن زیبایی که خود را پوشانده‌ای، آیا تو خودت را برای یک انسان کور آراسته می‌کنی؟ [پس خداوند نیز برای انسانی که نمی‌خواهد درست ببیند و دید عدم ندارد، چیزهای زیبا درست نمی‌کند. چون در هر صورت او نمی‌خواهد ببیند.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۹۰

گر جهان را پر در مکنون کنم

روزی تو چون نباشد، چون کنم؟

*دُر مکنون: مروارید مستور و نهفته، وقتی که مروارید در صدف قرار گیرد و هیچ دستی به آن نرسد، گران‌قدرتر و شفاف‌تر خواهد بود.

[مولانا می‌فرماید:] ای انسان، من از فضای گشوده‌شده این اسرار پوشیده و راه‌حل‌های پنهان را از طریق ابیات در اختیار تو قرار دادم، وقتی روزی تو نیست و نمی‌توانی این‌ها را بفهمی و در زندگی‌ات به کار ببری دیگر چه کاری از من ساخته است؟ تقصیر من چیست؟ حتی اگر جهان را پر از در و گوهر کنم وقتی تو نمی‌توانی از آن‌ها استفاده کنی، کاری از من بر نمی‌آید. [حالا واقعاً این ابیات روزی شما هستند؟ آن‌ها را می‌شنوید؟ روی خودتان کار می‌کنید؟ چرا با وجود چنین درهای گران‌بهایی، درد می‌سازید و خراب‌کاری می‌کنید؟]



قرآن کریم، سوره واقعه (۵۶)، آیه ۲۳

«كَأَمْثَالِ اللَّوْلُوِّ الْمَكْنُونِ»

«همانند مرواریدهایی در صدف.»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۹۱

ترک جنگ و ره زنی ای زن بگو

ور نمی گویی، به ترک من بگو

[اکنون مرد به عنوان هشیاری حضور با قدرت هرچه تمام خطاب به زنش که نماد من ذهنی است، می گوید:] ای زن، دست از ستیزه، مقاومت، دخالت و قضاوت بردار، این قدر چیزهای آفل را به مرکزم نیاور و با بالا آوردن هیجانات مخربی همچون خشم حواس من را پرت نکن، من در حال فضاگشایی هستم و دیگر حاضر نیستم نیروی زندگی را تبدیل به مسئله و درد کنم. اگر نمی توانی این کارها را ترک کنی، پس مرا به طور کل ترک کن و برو. [مولانا در این بیت می خواهد به ما بگوید که انسان توانایی یک دفعه انداختن من ذهنی را دارد، ولی این کار را نمی کند.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۸۸

با من به جنگ شد جان، گفتا: مرا مرنجان

گفتم: طلاق بستان، گفتا: بده، بدادم

به محض آن که شروع به فضاگشایی کردم و درد هشیارانه کشیدم من ذهنی با من وارد جنگ شد و برایم مزاحمت ایجاد کرد، چراکه هرچه فضای حضور بیش تر شود من ذهنی کوچک تر شده و اعتراض می کند. بنابراین به من گفت: من را اذیت نکن و نترسان. من نیز به او گفتم: طلاق بگیر و از من جدا شو. من ذهنی با عصبانیت پاسخ داد: طلاق بده. من نیز



طلاق دادم و من ذهنی را تمام کردم. در این حالت فضای درونم بی‌نهایت گشوده شده و به مقصود اصلی از آمدنم به این جهان زنده شدم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۹۲

مر مرا چه جای جنگِ نیک و بد؟

کین دلم از صلح‌ها هم می‌رمد

[مولانا در این بیت به ما نشان می‌دهد که اگر کسی بخواهد می‌تواند یک‌دفعه از من ذهنی دست بردارد، تمام همانیدگی‌ها را کنار بگذارد و به یک‌باره به زندگی زنده شود و بگوید: من چرا باید به جنگ نیک و بد بروم؟ در حالی که هیچ همانیدگی ندارم. من اکنون به خدا زنده شده‌ام و با خود و دیگران به صلح رسیده‌ام پس از هرگونه صلحی که برحسب الگوهای ذهنی باشد، فراری هستم.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۹۳

گر خُمُش کردی و گر نی آن کنم

که همین دم، ترکِ خان و مان کنم

اگر خاموش شدی و حرفی نزدی که هیچ، و گرنه من در همین لحظه تو را ترک می‌کنم.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: فاطمه



منابع: برنامه ۹۶۱ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتابهای تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com